بررسی

رابطه میان استعمارگری و شرق‌شناسی

بیش از چهار دهه از انتشار کتاب «شرق‌شناسی» ادوارد سعید می‌گذرد. در این سال‌ها جهان از بسیاری جهات تغییر کرده است. از مبانی و مقولات شناخت متقابل فرهنگ‌های تمدن‌ساز جهان گرفته تا روابط و ارتباطات فرهنگ‌ها و شبکه‌های فرهنگی جهان. به علاوه، مفهوم شرق‌شناسی در این سال‌ها با حمایت و انتقادهای بسیاری روبرو شده است. از این‌رو، تأملی دوباره در مبانی شرق‌شناسی لازم به نظر می‌رسد. در چهل سال گذشته انتقادات بسیاری از سوی محققان با پیشینه فرهنگی متفاوت به کار سعید وارد شده و موضع او را تعدیل کرده‌اند. از میان این پژوهش‌ها کتاب «شرق‌شناسی» اثر الکساندر لئون مک‌فی به کفته احمد کریمی‌حکاک «با طرحی گسترده و شرحی درخور هم حقانیتی بی‌شائبه به شرق‌شناسی سعید می‌دهد و هم صلابتی بارز به انتقادهای می‌بخشد که وی در این کتاب آن‌ها را موضوع «اوری‌ها و ارزیابی‌های منصفانه خود قرار داده است». این کتاب به تازگی با ترجمه مسعود فرهمندفر و با مقدمه‌ای از کریمی‌حکاک از سوی نشر زن‌ستیزی، نفرت‌پراکنی و مشابه آن شده‌اند. واقعیت آن است که امروزه سرمایه‌داری، بحران، طبقه و روابط نابرابر قدرت بافقرا اصلی شبکه‌های اجتماعی و جامعه در کلیت آن را تشکیل می‌دهند. در این میان، رسانه‌های جمعی به دنبال آنند تا تصویری سطحی و ساده‌انگارانه از نقش اینترنت در جوامع ارائه دهند. اما آنچه مسلم است، ما امروزه نه صرفا در یک جامعه، بلکه در جوامعی سرمایه‌داره‌اند زندگی می‌کنیم که این به نوبه خود ما را ناگزیر از آن می‌سازد تا سرمایه‌داری را در مقام بافقار و زمینه اینترنت مورد بررسی قرار دهیم.

جبرگرایی فناوراته به شکل مبالغه‌آمیزی درباره نقش فناوری در جامعه کرافه‌گویی می‌کند و ایس واقعیت را نادیده می‌گیرد که فناوری صرفا در بطن جامعه کار گذاشته شده و این نه فناوری، بلکه انسان‌ها هستند که با شورش علیه روابط قدرتی که بر حیات آنان مسلط شده، دست‌به‌کار خلق خیزش‌ها و انقلاب‌هایند. ظهور فناوری‌های نوین البته اغلب چنانکه ویتست موسکو تاکید کرده منجر به «فوراتی حسی می‌شود که به طور موقت خرد را از توان می‌اندازد». اما مشکل آنجاست که جبرگرایی فناوراته در اقتصاد سیاسی رخداد چشم می‌بندد. در این بین، جبرگرایی در باب رسانه‌های اجتماعی نمودی از تعالی دیجیتال است که به باور موسکو، «فضای سایبر را به تاروتین تمثال تعالی فناوراته و الکترونیکی بدل می‌کند؛ تمثالی که هم بابت ملخصه‌های دوران‌ساز و متعالی‌اش تایش می‌شود و هم به‌خاطر عمق شرارت‌هایی که فرا می‌خواند مورد لعن و نفرین است».

نظریه انتقادی رسانه و اقتصاد سیاسی انتقادی آن نحوه برهم‌کنش ایدئولوژی، بهره‌کشی، سلطه و کالایی‌شدن را در شکل‌دهی به ارتباطات رسانه‌های جوامع تحلیل کرده و به ما کمک می‌کند تا نه‌فقط بالقوه‌گی‌های بدیل را شناسایی کنیم، بلکه دیالیمپ چگونه در بیکارهای پیش‌رو از این بالقوه‌گی‌ها بهره برده و آن را توسعه دهیم.

گذشته از اینها، کتاب دارم که این منطق دوگانه کالایی‌شدن و ایدئولوژی است که رسانه‌های اجتماعی شرکتی را سروشکل بخشیده بهره برند. فناوری و رسانه هم شاید یک پای ابعاد کلیدی، اما دست‌کم بخشی از جامعه‌اند. بنابراین هم انسان‌ها باید قادر به مشارکت و بهره‌وری حقیقی از رسانه‌ها و فناوری باشند، امری که امروزه آشکارا مطلق نشده است. سرمایه‌داری کنونی با منطق کالایی‌شدن، اینترنت سرمایه‌داراته هم به اینترنت طبقه‌بندی شده است: این شرکت‌ها و دیگر بازیگران مربوطی هستند که همه توجه‌ها را به خود جلب کرده و به مواری نمادین، اجتماعی و مادی اینترنت تسلط یافته‌اند. پس همان طور که یک جامعه عادلانه جامعه‌ای بدون طبقه است، اینترنت عادلانه نیز اینترنتی عاری از طبقه است.

سرمایه‌داری، نولیبرالیسم، بحران

همه اشکال سرمایه‌داری متناقض‌نما بوده و به بروز بحران می‌انجامد. بحران اقتصاد جهانی که از سال ۲۰۰۸ کلید خورد، پیامد ده‌ها سرمایه‌داری نولیبرال بود. نولیبرالیسم بر مبنای «القاء تمامیت زمینه‌های اجتماعی- اقتصادی زیر سلطه فرایند انباشت نا شده تا این فقط عملکردهای اقتصادی باشند که جایگاه مسلط درون دولت را به اشغال خود در می‌آورند» به همین اعتبار، ایدئولوژی نولیبرال همه تمرکز خود را به انباشت سرمایه معطوف می‌کند. چنان‌که دیوید هاروی در کتاب تاریخ مختصر نولیبرالیسم می‌نویسد: «نولیبرالیسم در وهله نخست نظریه‌ای درباره شیوه‌های اقتصاد سیاسی ناظر بر این باور است که بهترین راه برای افزایش رفاه و بهروزی انسان‌ها، گشودن راه برای تحقق آزادی‌های کارآفرینانه و مهارت‌های فردی در چارچوبی نهادی است؛ چارچوبی که به مبانجی حقوق مالکیت خصوصی قدرتمند، بازارهای آزاد و تجارت آزاد متمایز شده است. [...] نولیبرالیسم معتقد است با به‌حداکثررساندن دامنه دستاوردهای معاملات بازار و تعداد دفعات تکرار آن می‌توان خیر اجتماعی را بیشینه ساخت و درصدد آن است تا همه کنش‌های انسانی را درون قلمرو بازار بگنجاند. این خود نیازمند فناوری‌های آفرینش اطلاعات و ظرفیت‌هایی برای انباشت، ذخیره‌سازی، انتقال، تحلیل و به‌کارگیری پایگاه‌های بزرگ داده به منظور هدایت و جهت‌دهی به تصمیمات در بازار جهانی است». همان‌طور که هاروی می‌نویسد، پیامدهای منفی اجتماعی زیر سایه این منطق اقتصادی رنگ می‌بازند: «ماموریت بنیادین دولت نولیبرال خلق یک فضای مناسب برای کسب و کار است و به همین خاطر در تلاش است تا فارغ از پیامدهایی که برای اشتغال یا رفاه اجتماعی به دنبال دارد، شرایط را برای انباشت سرمایه بهینه سازد». اما آنچه مسلم است، سرمایه‌داری ذاتا بحران‌زده است. تاریخ سرمایه‌داری هم تاریخی سرشار از بحران‌های اقتصادی و سیاسی است. در این میان، نولیبرالیسم حتی به نابرابری‌های از پیش موجود نیز دامن زده است.

بیکارها

ظهور و رشد نولیبرالیسم افراطی اصلی‌ترین واکنش سیاسی به بحران بوده است؛ قسمی نولیبرالیسم حاد و تشدیدیافته که از پول مادات کارکنان برای تقویت و استحکام‌بخشی به نظام مالی استفاده می‌کند و به تبع آن، دست‌به‌کار کاستن هرچه بیشتر از بودجه تأمین اجتماعی، آموزش، مراقبت‌های درمانی و نظام بازنشستگی است. در حالی‌که نولیبرالیسم افراطی منجر به چرخش به سمت نیروهای دست‌راستی و راست افراطی در انتخابات سیاسی از کشورها شده، یکی دیگر از پیامدهای مهم و صدالبته ضعیف‌تر بحران، اعتراضات گسترده در کشورهایی همچون پورتلند، برکلی، پاریس، شورش‌ها و انقلاب‌ها در کشورهای عرب و شمال آفریقا، ظهور جنبش‌های اشغال تظاهرات دانشجویی و خیزش‌های متعدد در اقصی نقاط دنیا بوده است. با همه این اوصاف، پیامدهای بحران هر چقدر هم متمایز و ناهمسان باشند، بیانگر نارضایتی از سرمایه‌داری‌اند و به ما یادآوری می‌کنند غلبه بر نابرابری نیازمند یک جامعه بی‌طبقه است. آن‌طور که پیداست، امروز فقط دوگونه پیش‌روی ماست: تداوم و تشدید بربریت اکنون ۲۰۰ ساله سرمایه‌داری یا سوسیالیسم.

در این میان، بیکار برای برقایی یک اینترنت مبتنی بر همدارها باید با بیکارهای سوسیالیستی پیوند بخورد. قطعه آگاهی دست‌یافتی می‌توان از خیر خصوصی مصرف‌کننده‌ها، تولیدکنندگان و مصرف‌کننده‌ها و کارگران اشکال نوینی از دموکراسی بنداشته می‌شوند که جان تازه‌ای به سپهر عمومی بخشیده و می‌توانند منشأ خلق ثروت، اشتغال، رشد شفافی، تغییرات سیاسی، انقلاب‌ها و جز آن باشند. درعین‌حال، برخی دیگر بر این باورند که رسانه‌های اجتماعی سبب گسترش جنایت، ترور، زن‌ستیزی، نفرت‌پراکنی و مشابه آن شده‌اند. واقعیت آن است که امروزه سرمایه‌داری، بحران، طبقه و روابط نابرابر قدرت بافقرا اصلی شبکه‌های اجتماعی و جامعه در کلیت آن را تشکیل می‌دهند. در این میان، رسانه‌های جمعی به دنبال آنند تا تصویری سطحی و ساده‌انگارانه از نقش اینترنت در جوامع ارائه دهند. اما آنچه مسلم است، ما امروزه نه صرفا در یک جامعه، بلکه در جوامعی سرمایه‌داره‌اند زندگی می‌کنیم که این به نوبه خود ما را ناگزیر از آن می‌سازد تا سرمایه‌داری را در مقام بافقار و زمینه اینترنت مورد بررسی قرار دهیم.

واقعیت رسانه‌های اجتماعی: ایدئولوژی و بهره‌کشی

رسانه‌های اجتماعی همواره موضوع داستان‌سرایی، گمانه‌زنی و بیم‌امیدهایی ایدئولوژیکی بوده‌اند. از یک سو مطلع اشکال نوینی از دموکراسی بنداشته می‌شوند که جان تازه‌ای به سپهر عمومی بخشیده و می‌توانند منشأ خلق ثروت، اشتغال، رشد شفافی، تغییرات سیاسی، انقلاب‌ها و جز آن باشند. درعین‌حال، برخی دیگر بر این باورند که رسانه‌های اجتماعی سبب گسترش جنایت، ترور، زن‌ستیزی، نفرت‌پراکنی و مشابه آن شده‌اند. واقعیت آن است که امروزه سرمایه‌داری، بحران، طبقه و روابط نابرابر قدرت بافقار اصلی شبکه‌های اجتماعی و جامعه در کلیت آن را تشکیل می‌دهند. در این میان، رسانه‌های جمعی به دنبال آنند تا تصویری سطحی و ساده‌انگارانه از نقش اینترنت در جوامع ارائه دهند. اما آنچه مسلم است، ما امروزه نه صرفا در یک جامعه، بلکه در جوامعی سرمایه‌داره‌اند زندگی می‌کنیم که این به نوبه خود ما را ناگزیر از آن می‌سازد تا سرمایه‌داری را در مقام بافقار و زمینه اینترنت مورد بررسی قرار دهیم.

بدون پایین‌کشیدن غول‌های اینترنتی، نباید برای اصلاح یا جایگزینی سرمایه‌داری واقعا موجود راه به وجود آورد. سویای سرشار این شرکت‌ها نتیجه امتیازات انحصاری، تاثیرات شبکه‌ای، تجاری‌سازی، بهره‌کشی از نیروی کار و انبوهی از سیاست‌گذاری‌ها و یارانه‌های دولتی است. تزار بر سر اینترنت یکی از مهم‌ترین موضوعات در تلاش برای بنیانی جامعه‌ای بهتر است

اینترنت و منطق همدارها

بهره‌کشی و ایدئولوژی را می‌توان و باید مورد بررسی قرار داد و به چالش کشید. سرمایه‌داری بدان تاریخ نیست. همان‌طور که اینترنت سرمایه‌داراته نیز نقطه پایان نیست. بنابراین جامعه‌ای بدیل و بقتبح از اینترنت بدیل امکان‌پذیر است. این امر مستلزم تغییراتی در طراحی اینترنت و همچنین ساختارهای بنیادی جامعه است. اما ظهور بدیل‌ها نیازمند یکبار است. تا به امروز شاهد بودهایم که پلتفرم‌های بدیلی چون «Diaspora»، ویکی‌پدیا و ویکی‌لیکس ممکن‌بودنی و ناهمساز دارند. آن به کمک منطق کالایی‌سازی و ایدئولوژی بورژوایی شکل گرفته‌اند. اما درعین‌حال واجد بالقوه‌گی‌هایی هستند که به نقطهای فراتر از سرمایه‌داری و اینترنت سرمایه‌داراته اشاره دارند. این پلتفرم‌ها پیش‌دستانه از امکان ظهور جنگ‌های اینترنتی و دیگر مشارکتی بدیل خبر می‌دهند. در این بین، جبرگرایی در باب رسانه‌های اجتماعی نمودی از تعالی دیجیتال است که به باور موسکو، «فضای سایبر را به تاروتین تمثال تعالی فناوراته و الکترونیکی بدل می‌کند؛ تمثالی که هم بابت ملخصه‌های دوران‌ساز و متعالی‌اش تایش می‌شود و هم به‌خاطر عمق شرارت‌هایی که فرا می‌خواند مورد لعن و نفرین است».

نظریه انتقادی رسانه و اقتصاد سیاسی انتقادی آن نحوه برهم‌کنش ایدئولوژی، بهره‌کشی، سلطه و کالایی‌شدن را در شکل‌دهی به ارتباطات رسانه‌های جوامع تحلیل کرده و به ما کمک می‌کند تا نه‌فقط بالقوه‌گی‌های بدیل را شناسایی کنیم، بلکه دیالیمپ چگونه در بیکارهای پیش‌رو از این بالقوه‌گی‌ها بهره برده و آن را توسعه دهیم.

گذشته از اینها، کتاب دارم که این منطق دوگانه کالایی‌شدن و ایدئولوژی است که رسانه‌های اجتماعی شرکتی را سروشکل بخشیده بهره برند. فناوری و رسانه هم شاید یک پای ابعاد کلیدی، اما دست‌کم بخشی از جامعه‌اند. بنابراین هم انسان‌ها باید قادر به مشارکت و بهره‌وری حقیقی از رسانه‌ها و فناوری باشند، امری که امروزه آشکارا مطلق نشده است. سرمایه‌داری کنونی با منطق کالایی‌شدن، اینترنت سرمایه‌داراته هم به اینترنت طبقه‌بندی شده است: این شرکت‌ها و دیگر بازیگران مربوطی هستند که همه توجه‌ها را به خود جلب کرده و به مواری نمادین، اجتماعی و مادی اینترنت تسلط یافته‌اند. پس همان‌طور که یک جامعه عادلانه جامعه‌ای بدون طبقه است، اینترنت عادلانه نیز اینترنتی عاری از طبقه است.

سرمایه‌داری، نولیبرالیسم، بحران

همه اشکال سرمایه‌داری متناقض‌نما بوده و به بروز بحران می‌انجامد. بحران اقتصاد جهانی که از سال ۲۰۰۸ کلید خورد، پیامد ده‌ها سرمایه‌داری نولیبرال بود. نولیبرالیسم بر مبنای «القاء تمامیت زمینه‌های اجتماعی- اقتصادی زیر سلطه فرایند انباشت نا شده تا این فقط عملکردهای اقتصادی باشند که جایگاه مسلط درون دولت را به اشغال خود در می‌آورند» به همین اعتبار، ایدئولوژی نولیبرال همه تمرکز خود را به انباشت سرمایه معطوف می‌کند. چنان‌که دیوید هاروی در کتاب تاریخ مختصر نولیبرالیسم می‌نویسد: «نولیبرالیسم در وهله نخست نظریه‌ای درباره شیوه‌های اقتصاد سیاسی ناظر بر این باور است که بهترین راه برای افزایش رفاه و بهروزی انسان‌ها، گشودن راه برای تحقق آزادی‌های کارآفرینانه و مهارت‌های فردی در چارچوبی نهادی است؛ چارچوبی که به مبانجی حقوق مالکیت خصوصی قدرتمند، بازارهای آزاد و تجارت آزاد متمایز شده است. [...] نولیبرالیسم معتقد است با به‌حداکثررساندن دامنه دستاوردهای معاملات بازار و تعداد دفعات تکرار آن می‌توان خیر اجتماعی را بیشینه ساخت و درصدد آن است تا همه کنش‌های انسانی را درون قلمرو بازار بگنجاند. این خود نیازمند فناوری‌های آفرینش اطلاعات و ظرفیت‌هایی برای انباشت، ذخیره‌سازی، انتقال، تحلیل و به‌کارگیری پایگاه‌های بزرگ داده به منظور هدایت و جهت‌دهی به تصمیمات در بازار جهانی است». همان‌طور که هاروی می‌نویسد، پیامدهای منفی اجتماعی زیر سایه این منطق اقتصادی رنگ می‌بازند: «ماموریت بنیادین دولت نولیبرال خلق یک فضای مناسب برای کسب و کار است و به همین خاطر در تلاش است تا فارغ از پیامدهایی که برای اشتغال یا رفاه اجتماعی به دنبال دارد، شرایط را برای انباشت سرمایه بهینه سازد». اما آنچه مسلم است، سرمایه‌داری ذاتا بحران‌زده است. تاریخ سرمایه‌داری هم تاریخی سرشار از بحران‌های اقتصادی و سیاسی است. در این میان، نولیبرالیسم حتی به نابرابری‌های از پیش موجود نیز دامن زده است.

بیکارها

ظهور و رشد نولیبرالیسم افراطی اصلی‌ترین واکنش سیاسی به بحران بوده است؛ قسمی نولیبرالیسم حاد و تشدیدیافته که از پول مادات کارکنان برای تقویت و استحکام‌بخشی به نظام مالی استفاده می‌کند و به تبع آن، دست‌به‌کار کاستن هرچه بیشتر از بودجه تأمین اجتماعی، آموزش، مراقبت‌های درمانی و نظام بازنشستگی است. در حالی‌که نولیبرالیسم افراطی منجر به چرخش به سمت نیروهای دست‌راستی و راست افراطی در انتخابات سیاسی از کشورها شده، یکی دیگر از پیامدهای مهم و صدالبته ضعیف‌تر بحران، اعتراضات گسترده در کشورهایی همچون پورتلند، برکلی، پاریس، شورش‌ها و انقلاب‌ها در کشورهای عرب و شمال آفریقا، ظهور جنبش‌های اشغال تظاهرات دانشجویی و خیزش‌های متعدد در اقصی نقاط دنیا بوده است. با همه این اوصاف، پیامدهای بحران هر چقدر هم متمایز و ناهمسان باشند، بیانگر نارضایتی از سرمایه‌داری‌اند و به ما یادآوری می‌کنند غلبه بر نابرابری نیازمند یک جامعه بی‌طبقه است. آن‌طور که پیداست، امروز فقط دوگونه پیش‌روی ماست: تداوم و تشدید بربریت اکنون ۲۰۰ ساله سرمایه‌داری یا سوسیالیسم.

در این میان، بیکار برای برقایی یک اینترنت مبتنی بر همدارها باید با بیکارهای سوسیالیستی پیوند بخورد. قطعه آگاهی دست‌یافتی می‌توان از خیر خصوصی مصرف‌کننده‌ها، تولیدکنندگان و مصرف‌کننده‌ها و کارگران اشکال نوینی از دموکراسی بنداشته می‌شوند که جان تازه‌ای به سپهر عمومی بخشیده و می‌توانند منشأ خلق ثروت، اشتغال، رشد شفافی، تغییرات سیاسی، انقلاب‌ها و جز آن باشند. در این کتاب آن‌ها را موضوع «اوری‌ها و ارزیابی‌های منصفانه خود قرار داده است». این کتاب به تازگی با ترجمه مسعود فرهمندفر و با مقدمه‌ای از کریمی‌حکاک از سوی نشر زن‌ستیزی، نفرت‌پراکنی و مشابه آن شده‌اند. واقعیت آن است که امروزه سرمایه‌داری، بحران، طبقه و روابط نابرابر قدرت بافقار اصلی شبکه‌های اجتماعی و جامعه در کلیت آن را تشکیل می‌دهند. در این میان، رسانه‌های جمعی به دنبال آنند تا تصویری سطحی و ساده‌انگارانه از نقش اینترنت در جوامع ارائه دهند. اما آنچه مسلم است، ما امروزه نه صرفا در یک جامعه، بلکه در جوامعی سرمایه‌داره‌اند زندگی می‌کنیم که این به نوبه خود ما را ناگزیر از آن می‌سازد تا سرمایه‌داری را در مقام بافقار و زمینه اینترنت مورد بررسی قرار دهیم.

اینترنت و منطق همدارها

بهره‌کشی و ایدئولوژی را می‌توان و باید مورد بررسی قرار داد و به چالش کشید. سرمایه‌داری بدان تاریخ نیست. همان‌طور که اینترنت سرمایه‌داراته نیز نقطه پایان نیست. بنابراین جامعه‌ای بدیل و بقتبح از اینترنت بدیل امکان‌پذیر است. این امر مستلزم تغییراتی در طراحی اینترنت و همچنین ساختارهای بنیادی جامعه است. اما ظهور بدیل‌ها نیازمند یکبار است. تا به امروز شاهد بودهایم که پلتفرم‌های بدیلی چون «Diaspora»، ویکی‌پدیا و ویکی‌لیکس ممکن‌بودنی و ناهمساز دارند. آن به کمک منطق کالایی‌سازی و ایدئولوژی بورژوایی شکل گرفته‌اند. اما درعین‌حال واجد بالقوه‌گی‌هایی هستند که به نقطهای فراتر از سرمایه‌داری و اینترنت سرمایه‌داراته اشاره دارند. این پلتفرم‌ها پیش‌دستانه از امکان ظهور جنگ‌های اینترنتی و دیگر مشارکتی بدیل خبر می‌دهند. در این بین، جبرگرایی در باب رسانه‌های اجتماعی نمودی از تعالی دیجیتال است که به باور موسکو، «فضای سایبر را به تاروتین تمثال تعالی فناوراته و الکترونیکی بدل می‌کند؛ تمثالی که هم بابت ملخصه‌های دوران‌ساز و متعالی‌اش تایش می‌شود و هم به‌خاطر عمق شرارت‌هایی که فرا می‌خواند مورد لعن و نفرین است».

نظریه انتقادی رسانه و اقتصاد سیاسی انتقادی آن نحوه برهم‌کنش ایدئولوژی، بهره‌کشی، سلطه و کالایی‌شدن را در شکل‌دهی به ارتباطات رسانه‌های جوامع تحلیل کرده و به ما کمک می‌کند تا نه‌فقط بالقوه‌گی‌های بدیل را شناسایی کنیم، بلکه دیالیمپ چگونه در بیکارهای پیش‌رو از این بالقوه‌گی‌ها بهره برده و آن را توسعه دهیم.

گذشته از اینها، کتاب دارم که این منطق دوگانه کالایی‌شدن و ایدئولوژی است که رسانه‌های اجتماعی شرکتی را سروشکل بخشیده بهره برند. فناوری و رسانه هم شاید یک پای ابعاد کلیدی، اما دست‌کم بخشی از جامعه‌اند. بنابراین هم انسان‌ها باید قادر به مشارکت و بهره‌وری حقیقی از رسانه‌ها و فناوری باشند، امری که امروزه آشکارا مطلق نشده است. سرمایه‌داری کنونی با منطق کالایی‌شدن، اینترنت سرمایه‌داراته هم به اینترنت طبقه‌بندی شده است: این شرکت‌ها و دیگر بازیگران مربوطی هستند که همه توجه‌ها را به خود جلب کرده و به مواری نمادین، اجتماعی و مادی اینترنت تسلط یافته‌اند. پس همان‌طور که یک جامعه عادلانه جامعه‌ای بدون طبقه است، اینترنت عادلانه نیز اینترنتی عاری از طبقه است.

سرمایه‌داری، نولیبرالیسم، بحران

همه اشکال سرمایه‌داری متناقض‌نما بوده و به بروز بحران می‌انجامد. بحران اقتصاد جهانی که از سال ۲۰۰۸ کلید خورد، پیامد ده‌ها سرمایه‌داری نولیبرال بود. نولیبرالیسم بر مبنای «القاء تمامیت زمینه‌های اجتماعی- اقتصادی زیر سلطه فرایند انباشت نا شده تا این فقط عملکردهای اقتصادی باشند که جایگاه مسلط درون دولت را به اشغال خود در می‌آورند» به همین اعتبار، ایدئولوژی نولیبرال همه تمرکز خود را به انباشت سرمایه معطوف می‌کند. چنان‌که دیوید هاروی در کتاب تاریخ مختصر نولیبرالیسم می‌نویسد: «نولیبرالیسم در وهله نخست نظریه‌ای درباره شیوه‌های اقتصاد سیاسی ناظر بر این باور است که بهترین راه برای افزایش رفاه و بهروزی انسان‌ها، گشودن راه برای تحقق آزادی‌های کارآفرینانه و مهارت‌های فردی در چارچوبی نهادی است؛ چارچوبی که به مبانجی حقوق مالکیت خصوصی قدرتمند، بازارهای آزاد و تجارت آزاد متمایز شده است. [...] نولیبرالیسم معتقد است با به‌حداکثررساندن دامنه دستاوردهای معاملات بازار و تعداد دفعات تکرار آن می‌توان خیر اجتماعی را بیشینه ساخت و درصدد آن است تا همه کنش‌های انسانی را درون قلمرو بازار بگنجاند. این خود نیازمند فناوری‌های آفرینش اطلاعات و ظرفیت‌هایی برای انباشت، ذخیره‌سازی، انتقال، تحلیل و به‌کارگیری پایگاه‌های بزرگ داده به منظور هدایت و جهت‌دهی به تصمیمات در بازار جهانی است». همان‌طور که هاروی می‌نویسد، پیامدهای منفی اجتماعی زیر سایه این منطق اقتصادی رنگ می‌بازند: «ماموریت بنیادین دولت نولیبرال خلق یک فضای مناسب برای کسب و کار است و به همین خاطر در تلاش است تا فارغ از پیامدهایی که برای اشتغال یا رفاه اجتماعی به دنبال دارد، شرایط را برای انباشت سرمایه بهینه سازد». اما آنچه مسلم است، سرمایه‌داری ذاتا بحران‌زده است. تاریخ سرمایه‌داری هم تاریخی سرشار از بحران‌های اقتصادی و سیاسی است. در این میان، نولیبرالیسم حتی به نابرابری‌های از پیش موجود نیز دامن زده است.

بیکارها

ظهور و رشد نولیبرالیسم افراطی اصلی‌ترین واکنش سیاسی به بحران بوده است؛ قسمی نولیبرالیسم حاد و تشدیدیافته که از پول مادات کارکنان برای تقویت و استحکام‌بخشی به نظام مالی استفاده می‌کند و به تبع آن، دست‌به‌کار کاستن هرچه بیشتر از بودجه تأمین اجتماعی، آموزش، مراقبت‌های درمانی و نظام بازنشستگی است. در حالی‌که نولیبرالیسم افراطی منجر به چرخش به سمت نیروهای دست‌راستی و راست افراطی در انتخابات سیاسی از کشورها شده، یکی دیگر از پیامدهای مهم و صدالبته ضعیف‌تر بحران، اعتراضات گسترده در کشورهایی همچون پورتلند، برکلی، پاریس، شورش‌ها و انقلاب‌ها در کشورهای عرب و شمال آفریقا، ظهور جنبش‌های اشغال تظاهرات دانشجویی و خیزش‌های متعدد در اقصی نقاط دنیا بوده است. با همه این اوصاف، پیامدهای بحران هر چقدر هم متمایز و ناهمسان باشند، بیانگر نارضایتی از سرمایه‌داری‌اند و به ما یادآوری می‌کنند غلبه بر نابرابری نیازمند یک جامعه بی‌طبقه است. آن‌طور که پیداست، امروز فقط دوگونه پیش‌روی ماست: تداوم و تشدید بربریت اکنون ۲۰۰ ساله سرمایه‌داری یا سوسیالیسم.

در این میان، بیکار برای برقایی یک اینترنت مبتنی بر همدارها باید با بیکارهای سوسیالیستی پیوند بخورد. قطعه آگاهی دست‌یافتی می‌توان از خیر خصوصی مصرف‌کننده‌ها، تولیدکنندگان و مصرف‌کننده‌ها و کارگران اشکال نوینی از دموکراسی بنداشته می‌شوند که جان تازه‌ای به سپهر عمومی بخشیده و می‌توانند منشأ خلق ثروت، اشتغال، رشد شفافی، تغییرات سیاسی، انقلاب‌ها و جز آن باشند. در این کتاب آن‌ها را موضوع «اوری‌ها و ارزیابی‌های منصفانه خود قرار داده است». این کتاب به تازگی با ترجمه مسعود فرهمندفر و با مقدمه‌ای از کریمی‌حکاک از سوی نشر زن‌ستیزی، نفرت‌پراکنی و مشابه آن شده‌اند. واقعیت آن است که امروزه سرمایه‌داری، بحران، طبقه و روابط نابرابر قدرت بافقار اصلی شبکه‌های اجتماعی و جامعه در کلیت آن را تشکیل می‌دهند. در این میان، رسانه‌های جمعی به دنبال آنند تا تصویری سطحی و ساده‌انگارانه از نقش اینترنت در جوامع ارائه دهند. اما آنچه مسلم است، ما امروزه نه صرفا در یک جامعه، بلکه در جوامعی سرمایه‌داره‌اند زندگی می‌کنیم که این به نوبه خود ما را ناگزیر از آن می‌سازد تا سرمایه‌داری را در مقام بافقار و زمینه اینترنت مورد بررسی قرار دهیم.

اینترنت و منطق همدارها

بهره‌کشی و ایدئولوژی را می‌توان و باید مورد بررسی قرار داد و به چالش کشید. سرمایه‌داری بدان تاریخ نیست. همان‌طور که اینترنت سرمایه‌داراته نیز نقطه پایان نیست. بنابراین جامعه‌ای بدیل و بقتبح از اینترنت بدیل امکان‌پذیر است. این امر مستلزم تغییراتی در طراحی اینترنت و همچنین ساختارهای بنیادی جامعه است. اما ظهور بدیل‌ها نیازمند یکبار است. تا به امروز شاهد بودهایم که پلتفرم‌های بدیلی چون «Diaspora»، ویکی‌پدیا و ویکی‌لیکس ممکن‌بودنی و ناهمسان دارند. آن به کمک منطق کالایی‌سازی و ایدئولوژی بورژوایی شکل گرفته‌اند. اما درعین‌حال واجد بالقوه‌گی‌هایی هستند که به نقطهای فراتر از سرمایه‌داری و اینترنت سرمایه‌داراته اشاره دارند. این پلتفرم‌ها پیش‌دستانه از امکان ظهور جنگ‌های اینترنتی و دیگر مشارکتی بدیل خبر می‌دهند. در این بین، جبرگرایی در باب رسانه‌های اجتماعی نمودی از تعالی دیجیتال است که به باور موسکو، «فضای سایبر را به تاروتین تمثال تعالی فناوراته و الکترونیکی بدل می‌کند؛ تمثالی که هم بابت ملخصه‌های دوران‌ساز و متعالی‌اش تایش می‌شود و هم به‌خاطر عمق شرارت‌هایی که فرا می‌خواند مورد لعن و نفرین است».

نظریه انتقادی رسانه و اقتصاد سیاسی انتقادی آن نحوه برهم‌کنش ایدئولوژی، بهره‌کشی، سلطه و کالایی‌شدن را در شکل‌دهی به ارتباطات رسانه‌های جوامع تحلیل کرده و به ما کمک می‌کند تا نه‌فقط بالقوه‌گی‌های بدیل را شناسایی کنیم، بلکه دیالیمپ چگونه در بیکارهای پیش‌رو از این بالقوه‌گی‌ها بهره برده و آن را توسعه دهیم.

گذشته از اینها، کتاب دارم که این منطق دوگانه کالایی‌شدن و ایدئولوژی است که رسانه‌های اجتماعی شرکتی را سروشکل بخشیده بهره برند. فناوری و رسانه هم شاید یک پای ابعاد کلیدی، اما دست‌کم بخشی از جامعه‌اند. بنابراین هم انسان‌ها باید قادر به مشارکت و بهره‌وری حقیقی از رسانه‌ها و فناوری باشند، امری که امروزه آشکارا مطلق نشده است. سرمایه‌داری کنونی با منطق کالایی‌شدن، اینترنت سرمایه‌داراته هم به اینترنت طبقه‌بندی شده است: این شرکت‌ها و دیگر بازیگران مربوطی هستند که همه توجه‌ها را به خود جلب کرده و به مواری نمادین، اجتماعی و مادی اینترنت تسلط یافته‌اند. پس همان‌طور که یک جامعه عادلانه جامعه‌ای بدون طبقه است، اینترنت عادلانه نیز اینترنتی عاری از طبقه است.

سرمایه‌داری، نولیبرالیسم، بحران

همه اشکال سرمایه‌داری متناقض‌نما بوده و به بروز بحران می‌انجامد. بحران اقتصاد جهانی که از سال ۲۰۰۸ کلید خورد، پیامد ده‌ها سرمایه‌داری نولیبرال بود. نولیبرالیسم بر مبنای «القاء تمامیت زمینه‌های اجتماعی- اقتصادی زیر سلطه فرایند انباشت نا شده تا این فقط عملکردهای اقتصادی باشند که جایگاه مسلط درون دولت را به اشغال خود در می‌آورند» به همین اعتبار، ایدئولوژی نولیبرال همه تمرکز خود را به انباشت سرمایه معطوف می‌کند. چنان‌که دیوید هاروی در کتاب تاریخ مختصر نولیبرالیسم می‌نویسد: «نولیبرالیسم در وهله نخست نظریه‌ای درباره شیوه‌های اقتصاد سیاسی ناظر بر این باور است که بهترین راه برای افزایش رفاه و بهروزی انسان‌ها، گشودن راه برای تحقق آزادی‌های کارآفرینانه و مهارت‌های فردی در چارچوبی نهادی است؛ چارچوبی که به مبانجی حقوق مالکیت خصوصی قدرتمند، بازارهای آزاد و تجارت آزاد متمایز شده است. [...] نولیبرالیسم معتقد است با به‌حداکثررساندن دامنه دستاوردهای معاملات بازار و تعداد دفعات تکرار آن می‌توان خیر اجتماعی را بیشینه ساخت و درصدد آن است تا همه کنش‌های انسانی را درون قلمرو بازار بگنجاند. این خود نیازمند فناوری‌های آفرینش اطلاعات و ظرفیت‌هایی برای انباشت، ذخیره‌سازی، انتقال، تحلیل و به‌کارگیری پایگاه‌های بزرگ داده به منظور هدایت و جهت‌دهی به تصمیمات در بازار جهانی است». همان‌طور که هاروی می‌نویسد، پیامدهای منفی اجتماعی زیر سایه این منطق اقتصادی رنگ می‌بازند: «ماموریت بنیادین دولت نولیبرال خلق یک فضای مناسب برای کسب و کار است و به همین خاطر در تلاش است تا فارغ از پیامدهایی که برای اشتغال یا رفاه اجتماعی به دنبال دارد، شرایط را برای انباشت سرمایه بهینه سازد». اما آنچه مسلم است، سرمایه‌داری ذاتا بحران‌زده است. تاریخ سرمایه‌داری هم تاریخی سرشار از بحران‌های اقتصادی و سیاسی است. در این میان، نولیبرالیسم حتی به نابرابری‌های از پیش موجود نیز دامن زده است.

بیکارها

ظهور و رشد نولیبرالیسم افراطی اصلی‌ترین واکنش سیاسی به بحران بوده است؛ قسمی نولیبرالیسم حاد و تشدیدیافته که از پول مادات کارکنان برای تقویت و استحکام‌بخشی به نظام مالی استفاده می‌کند و به تبع آن، دست‌به‌کار کاستن هرچه بیشتر از بودجه تأمین اجتماعی، آموزش، مراقبت‌های درمانی و نظام بازنشستگی است. در حالی‌که نولیبرالیسم افراطی منجر به چرخش به سمت نیروهای دست‌راستی و راست افراطی در انتخابات سیاسی از کشورها شده، یکی دیگر از پیامدهای مهم و صدالبته ضعیف‌تر بحران، اعتراضات گسترده در کشورهایی همچون پورتلند، برکلی، پاریس، شورش‌ها و انقلاب‌ها در کشورهای عرب و شمال آفریقا، ظهور جنبش‌های اشغال تظاهرات دانشجویی و خیزش‌های متعدد در اقصی نقاط دنیا بوده است. با همه این اوصاف، پیامدهای بحران هر چقدر هم متمایز و ناهمسان باشند، بیانگر نارضایتی از سرمایه‌داری‌اند و به ما یادآوری می‌کنند غلبه بر نابرابری نیازمند یک جامعه بی‌طبقه است. آن‌طور که پیداست، امروز فقط دوگونه پیش‌روی ماست: تداوم و تشدید بربریت اکنون ۲۰۰ ساله سرمایه‌داری یا سوسیالیسم.

در این میان، بیکار برای برقایی یک این